

اسلامی کردن علوم از بحث‌هایی است که الآن در خود ایران هم مطرح است و امیدوارم به زودی در این مورد به‌طور مستقل مطلبی بنویسم. چون پنجاه سال است که با این موضوع سر و کار دارم. این تلاش‌ها و کوشش‌ها با الگوی پیشرفت ارتباط دارد. ما باید بتوانیم جهان‌بینی خودمان را خلافت ببخشیم، به‌نحوی که بتواند درباره الگوها و هدف‌هایی که جامعه باید به سوی آن‌ها حرکت نماید، زایا باشد.

یعنی بشر با تقلای خود هر روز به طرف ترقی می‌رود.

ترقی و توسعه در قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم به نوعی برای غربی‌ها مانند دین شد و بعد هم به مشرق زمین سرایت نمود و کار به جایی رسید که مانند اهمیت گفتن لا اله الا الله، مسلمانان متجدد به ترقی و توسعه بها دادند و راجع به آن صحبت می‌کردند. یکی از استادان برجسته من در ایران می‌گفت: «این ترقی نیست؛ ترقی است (به معنای صدای انفجار) چون ترقی منجر به انفجار می‌شود!» و راست هم می‌گفت. بعد از جنگ جهانی دوم و کشته شدن چند ده میلیون نفر اروپایی مترقی این تفکر در بین خیلی از دانشمندان غربی از بین رفت اما هنوز در مشرق زمین از جمله ایران در این مورد صحبت می‌شود. اما خوب است بدانند مفاهیمی چون ترقی و

توسعه همگی مولود جهان‌بینی خاصی است که در اروپا پیدا شد و خیلی از این جهان‌بینی‌ها در چند دهه اخیر مورد حمله غربی‌ها قرار گرفته است؛ مثل خود توسعه. اگر فقط راجع به خود توسعه صحبت کنیم به معنی بُعد اقتصادی آن، عاقبتش مرگ است. ما در حال حاضر با بحران محیط‌زیست روبه‌رو هستیم. ما در حال از بین بردن دنیا هستیم به‌خاطر توسعه! بیشتر داشتن کمی و کمی و از بین بردن منابع زمین موجب از بین رفتن تعادل بین انسان و محیط طبیعی‌ای می‌شود که خداوند خلق کرده است؛ و این از بین بردن، منجر به انتحار می‌گردد. لازم نیست که حتماً فیلسوف بود تا این حقیقت را درک کرد. مسأله بسیار ساده است و ما در مقابل چشمان خود شاهد آن هستیم.

به هر حال این واژه‌ها ریشه تاریخی دارند و در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم به اوج خود رسیده‌اند. مبدأ این‌ها یک نوع استدلال‌گرایی راجع به معنی حیات انسان و جامعه است. بعد که تمدن جدید در قرن بیستم با شکست‌های بزرگ مواجه شد، کم‌کم انتقادهایی از درون خود این تمدن جدید (تمدن غرب) یا به قول شما مدرن به‌وجود آمد که ما در آثار آن‌ها می‌بینیم. الآن هم خیلی‌ها از پسامدرنیسم صحبت می‌کنند. پست‌مدرنیسم، یعنی فراتر رفتن از آن دوره تاریخی اروپا.

**آقای نصر ممکن است یک مسلمان بگوید عقلانیت اسلامی تحت تأثیر دانش‌های اسلامی مثل اصول فقه، فلسفه اسلامی و... پرورش یافته است. آیا مسلمانان می‌توانند با چنین برداشتی از عقلانیت، الگوی اختصاصی خود از توسعه را ارائه نمایند؟**

حتماً می‌توانند. اولاً چرا ما باید فقط این کلمه را به کار ببریم؟ اگر مقصود ما از توسعه بهبود وضع جامعه است و نه یک نوع دید فلسفه تاریخی که همه‌چیز با نفس صیوروت زمان به کمال می‌رسد، این کاملاً مخالف نظر اسلام و شیعه است. توجه به بحث مرور زمان و علائم ظهور امام زمان (ع) نشان‌دهنده بدتر شدن اوضاع است نه بهتر شدن آن. پیغمبر فرموده‌اند بهترین نسل، نسل من است و بعد نسل بعد و بعد تا برسیم به آخرالزمان. با توجه به این‌ها ما می‌خواهیم یک نوع فلسفه و یا به قول شما الگویی ایجاد کنیم که جامعه به کدام طرف برود؟ کمال فرد چیست؟ امکانات توسعه جامعه چیست؟ اصلاً انسان برای چه روی کره زمین قرار گرفته است؟ فضائل چیست؟ رذائل چیست؟

البته که می‌توانیم. اما برای این کار مجبور نیستیم که مقولات غربی را بگیریم. مثل این که یک ظرفی را از آلمان خریده باشیم و بعد درون آن به جای غذای آلمانی خورشید قورمه‌سبزی درست کنیم. خوب اصلاً مجبور نیستیم آن ظرف را از آلمان بخریم. خود ما می‌توانیم آن ظرف را بسازیم. مسلمان، چه ایرانی و چه غیر ایرانی می‌تواند این کار را انجام دهد. به خصوص ایرانیان که همیشه مرکز علوم عقلانی در تمدن اسلامی بوده‌اند. ایران از آغاز، از قرن دوم و سوم تا به امروز تنها جایی است که فلسفه اسلامی در آن به‌طور زنده استمرار یافته است.

اولاً باید ذهن خود را از این که هر برنامه‌ای غرب به ما داده باید اجرا کرد، پاک کنیم.

**واژه‌هایی مثل توسعه که وارد زبان فارسی شده‌اند، زاده عقل استدلالی قرن هجدهم‌اند. البته چند قرن طول کشید تا فکر ترقی بدین‌جا رسید. ترقی و توسعه در قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم برای غربی‌ها مانند دین شد و بعد هم به مشرق‌زمین سرایت نمود و کار به جایی رسید که مسلمانان متجدد، مانند گفتن لا اله الا الله به ترقی و توسعه بها دادند.**

می‌توان انجام داد.

نباید بگوییم فوقش این است درون برنامه‌ای که به ما داده‌اند تغییراتی ایجاد کنیم. خود این مسأله یک بدبختی و مصیبت بزرگ برای تمدن اسلامی است.

ما می‌توانیم برنامه خودمان را داشته باشیم. البته در یک جاهایی نمی‌شود کاری کرد. مثلاً تجارت بین‌الملل وجود دارد و ما نمی‌توانیم با ممالک دیگر تجارت نداشته باشیم. من منکر مسائل اقتصادی و این‌چنینی نیستیم. ما به ناچار در این دنیا زندگی می‌کنیم و باید شرایط و واقعیت‌های آن را نیز بپذیریم. اما خود ما می‌توانیم برای آینده برنامه‌سازی نماییم. البته نه مبتنی بر مقولات تعیین شده از سوی غرب که بعد بخواهیم درون آن برنامه‌ها تغییراتی ایجاد کنیم. بلکه برنامه‌ای مبتنی بر جهان‌بینی اصیل خود. من اعتقاد راسخ دارم که این کار را

اسلامی کردن علوم نیز از بحث‌هایی است که الآن در خود ایران هم مطرح است و امیدوارم به زودی در این مورد به‌طور مستقل هم مطلبی بنویسم. چون پنجاه سال است که با این موضوع سر و کار دارم. تمام این تلاش‌ها و کوشش‌ها با صحبت شما ارتباط دارد. یعنی ما باید بتوانیم جهان‌بینی خودمان را خلافت ببخشیم، به‌نحوی که بتواند درباره این مقولات، این الگوها، این هدف‌هایی را که جامعه باید به سوی آن‌ها حرکت نماید، زایا باشد.

**برای تحقق این هدف چه راهکاری را پیشنهاد می‌کنید؟**

سه مرحله وجود دارد. اول با «خودشناسی». در ابتدا ما باید بهتر خود را بشناسیم. البته خود در این‌جا به معنی «نفس» نیست، بلکه حکمت و فلسفه و سنت فکری و فقهی و اصولی خودمان است. ما باید این‌ها را خیلی بهتر بشناسیم. هرچند قسمتی از معارف اسلامی هم کار خود را می‌کند. مثلاً با فقه نمی‌توان مسائل منطق را حل نمود و با منطق نیز نمی‌توان مسائل فقه را حل کرد. با منطق نمی‌توان ریاضیات را حل کرد و بالعکس. ما انواع علوم را در تمدن اسلامی داشته‌ایم. به نظر بنده اولین قدم احیای کامل سنت عقلانی اسلامی است. البته سنت‌های دیگر مثل سنت‌های نقلی و... نیز مهم است که در این مورد وارد بحث نمی‌شوم.

در مرحله اول این ساحت از تفکر و تمدن اسلامی که جنبه عقلانی دارد، باید احیا شود. احیای این سنت‌ها به زبان امروزی مهم است. شاید برای کسانی چون شما خواندن افکار خواجه نصیرالدین طوسی یا شیخ‌الرئیس خیلی مشکل باشد، مگر این که سال‌ها درس فلسفه سنتی خوانده باشند. ولی می‌توان این مفاهیم را به نوعی بیان کرد که جوانان سازنده آینده تمدن ما نیز بتوانند آن‌ها را درک نمایند.

دوم، با «ریشه دواندن در خاک خود»؛ یعنی خاک عقلانیت اسلامی خودمان. باید تجدید را نقد کرد، نقدی که مبتنی بر شناخت تجدید است؛ نه فقط فحش دادن به آن، بلکه نقد کردن فکری. اگر بخواهیم چیزی را نقد کنیم باید اول آن را بشناسیم. بزرگان ما در گذشته این کار را به‌خوبی انجام می‌دادند. شما وقتی «أسأله و أجوبه» بیرونی و ابن‌سینا را می‌خوانید -که من سال‌ها پیش به همراه سید مهدی محقق چاپ کردم- متوجه می‌شوید که این دو بزرگ علوم ما چقدر خوب نسبت به موضوع شناخت داشتند و بعد آن را نقد می‌کردند. من به‌شدت طرفدار شناخت عمیق تمدن غرب برای متفکران مسلمان هستم. پس هم شناخت، هم نقد مدرنیسم و مقولات مختلفی که با آن عجین است لازم است.

سوم، «کابرد اصول عقلانی برای جامعه اسلامی». قدم بعدی پس از شناخت سنت عقلانی که ریشه ما در آن است و شناخت مقولات و نهادها و ساختارهایی که از غرب آمده و... کاربرد اصول عقلانی خود ما برای ایجاد آن ساختارها و اهدافی است که الآن برای جامعه اسلامی ضروری است. این امر از دروس کلاس ابتدایی گرفته تا به‌کار بردن آب رودخانه کارون، همه‌چیز را در بر می‌گیرد. حتی مثلاً رابطه بین توسعه و محیط‌زیست. من یکی از اولین افرادی بودم که پنجاه سال پیش به بحران